

مهر، نفقه و عقد

<?xml encoding="UTF-8">

مهر و نفقه از دیدگاه اسلام و پاسخ به ایرادات مهر و نفقه (1)

یکی از سنن بسیار کهن در روابط خانوادگی بشری این است که مرد هنگام ازدواج برای زن «مهر» قائل می‌شده است؛ چیزی از مال خود به زن یا پدر زن خویش می‌پرداخته است، و بعلاوه در تمام مدت ازدواج عهده دار مخارج زن و فرزندان خویش بوده است.

ریشه این سنت چیست؟ چرا و چگونه به وجود آمده است؟ مهر دیگر چه صیغه ای است؟ نفقه دادن به زن برای چه؟ آیا اگر بنا باشد هر یک از زن و مرد به حقوق طبیعی و انسانی خویش نائل گردند و روابط عادلانه و انسانی میان آنها حکمفرما باشد و با زن مانند یک انسان رفتار شود، مهر و نفقه مورد پیدا می‌کند؟ یا اینکه مهر و نفقه یادگارعهدهایی است که زن مملوک مرد بوده است؛ مقتضای عدالت و تساوی حقوق انسانها-خصوصاً در قرن بیستم-این است که مهر و نفقه ملغی گردد، ازدواجها بدون مهرصورت گیرد و زن خود مسؤولیت مالی زندگی خویش را به عهده بگیرد و در تکفل مخارج فرزندان نیز با مرد متساویا شرکت کند.

سخن خود را از مهر آغاز می‌کنیم. ببینیم مهر چگونه پیدا شده و چه فلسفه ای داشته و جامعه شناسان پیدایش مهر را چگونه توجیه کرده اند.

تاریخچه مهر

می‌گویند در ادوار ماقبل تاریخ که بشر به حال توحش می‌زیسته و زندگی شکل قبیله ای داشته، به علل نامعلومی ازدواج با همخون جایز شمرده نمی‌شده است. جوانان قبیله که خواستار ازدواج بوده اند، ناچار بوده اند از قبیله دیگر برای خود همسر و معشوقه انتخاب کنند. از این رو برای انتخاب همسر به میان قبایل دیگری رفته اند. در آن دوره ها مرد به نقش خویش در تولید فرزند واقف نبوده است؛ یعنی نمی‌دانسته که آمیزش او با زن در تولید فرزند مؤثر است. فرزندان را به عنوان فرزندهمسر خود می‌شناخته نه به عنوان فرزندان خود. با اینکه شباهت فرزندان را با خوداحساس می‌کرده نمی‌توانسته علت این شباهت را بفهمد. قهراً فرزندان نیز خود رافرزند زن می‌دانسته اند نه فرزند مرد، و نسب از طریق مادران شناخته می‌شد نه ازطریق پدران. مردان موجودات عقیم و نازا به حساب می‌آمده اند و پس از ازدواج به عنوان یک طفیلی-که زن فقط به رفاقت با او و به نیروی بدنی او نیازمند است-درمیان قبیله زن بسر می‌برده است. این دوره را دوره «مادر شاهی» نامیده اند.

دیری نپایید که مرد به نقش خویش در تولید فرزند واقف شد و خود را صاحب اصلی فرزند شناخت. از این وقت زن را تابع خود ساخت و ریاست خانواده را به عهده گرفت و به اصطلاح دوره «پدر شاهی» آغاز شد.

در این دوره نیز ازدواج با همخون جایز شمرده نمی‌شد و مرد ناچار بود از میان قبیله دیگر برای خود همسر انتخاب کند و به میان قبیله خود بیاورد. و چون همواره حالت جنگ و تصادم میان قبایل حکمفرما بود، انتخاب همسر از راه ربودن دخترصورت می‌گرفت؛ یعنی جوان دختر مورد نظر خویش را از میان قبیله دیگر می‌ربود.

تدریجا صلح جاي جنگ را گرفت و قبایل مختلف مي توانستند همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند. در این دوره رسم ربودن زن منسوخ شد و مرد برای اینکه دختر مورد نظر خویش را به چنگ آورد، مي رفت به میان قبیله دختر، اجیر پدر زن مي شد و مدتی برای او کار مي کرد و پدر زن در ازای خدمت داماد، دختر خویش را به او مي داد و او آن دختر را به میان قبیله خویش مي برد.

تا اینکه ثروت زیاد شد. در این وقت مرد دریافت که به جاي اینکه سالها برای پدرعروس کار کند، بهتر این است که یکجا هدیه لایقی تقدیم او کند و دختر را از او بگیرد.

این کار را کرد و از اینجا «مهر» پیدا شد.

روی این حساب در مراحل اولیه، مرد به عنوان طفیلی زن زندگی مي کرده و خدمتکار زن بوده است. در این دوره زن بر مرد حکومت مي کرده است. در مرحله بعد که حکومت به دست مرد افتاد، مرد زن را از قبیله دیگر مي ربوده است. در مرحله سوم مرد برای اینکه زن را به چنگ آورد به خانه پدر زن مي رفته و سالها برای او کار مي کرده است. در مرحله چهارم مرد مبلغی به عنوان «پیشکش» تقدیم پدر زن مي کرده است و رسم مهر از اینجا ناشی شده است.

می گویند مرد از آن وقتی که سیستم «مادرشاهی» را ساقط کرد و سیستم «پدر شاهی» را تاسیس نمود، زن را در حکم برده و لاقل در حکم اجیر و مزدور خویش قرار داد و به او به چشم یک ابزار اقتصادی که احيانا شهوت او را نیز تسکین مي داد نگاه مي کرد، به زن استقلال اجتماعی و اقتصادی نمی داد. محصول کارها و زحمات زن متعلق به دیگری یعنی پدر یا شوهر بود. زن حق نداشت به اراده خودش انتخاب کند و به اراده خود و برای خود فعالیت اقتصادی و مالی داشته باشد، و در حقیقت پولی که مرد به عنوان مهر می داده و مخارجی که به عنوان نفقه می کرده است در مقابل بهره اقتصادی بوده که از زن در ایام زناشویی می برده است.

مهر در نظام حقوقی اسلام

مرحله پنجمی هم هست که جامعه شناسان و اظهار نظر کنندگان درباره آن سکوت می کنند. در این مرحله مرد هنگام ازدواج یک «پیشکشی» تقدیم خود زن می کند و هیچ یک از والدین حقی به آن پیشکشی ندارند. زن در عین اینکه از مرد پیشکشی دریافت می دارد، استقلال اجتماعی و اقتصادی خود را حفظ می کند. اولاً به اراده خودش شوهر انتخاب می کند نه به اراده پدر یا برادر. ثانیاً در مدتی که در خانه پدر است، همچنین در مدتی که به خانه شوهر می رود کسی حق ندارد او را به خدمت خودبگمارد و استثمار کند. محصول کار و زحمتش به خودش تعلق دارد نه به دیگری و در معاملات حقوقی خود احتیاجی به قیمومت مرد ندارد.

مرد از لحاظ بهره برداری از زن، فقط حق دارد در ایام زناشویی از وصال او بهره مند شود و مکلف است مادامی که زناشویی ادامه دارد و از وصال زن بهره مندی شود، زندگی او را در حدود امکانات خود تامین نماید.

این مرحله همان است که اسلام آن را پذیرفته و زناشویی را بر این اساس بنیان نهاده است. در قرآن کریم آیات زیادی هست درباره اینکه مهر زن به خود زن تعلق دارد نه به دیگری. مرد باید در تمام مدت زناشویی عهده دار تامین مخارج زندگی زن بشود و در عین حال درآمدی که زن تحصیل می کند و نتیجه کار او، به شخص خودش تعلق دارد نه به دیگری (پدر یا شوهر).

اینجاست که مساله مهر و نفقه شکل معماوشتی پیدا می کند، زیرا در وقتی که مهر به پدر دختر تعلق می گرفت و زن مانند یک برده به خانه شوهر می رفت و شوهر او را استثمار می کرد، فلسفه مهر باز خرید دختر از پدر بود و

فلسفه نفقه مخارج ضروري است که هر مالکي براي مملوک خود مي کند. اگر بناست چيزي به پدر زن داده نشود و شوهر هم حق ندارد زن را استثمار و از او بهره برداري اقتصادي بکند و زن از لحاظ اقتصادي استقلال کامل دارد و حتي از جنبه حقوقي نيازي به قيمومت و اجازه و سرپرستي ندارد، مهر دادن و نفقه پرداختن براي چه؟

نگاهي به تاريخ

اگر بخواهيم به فلسفه مهر و نفقه در مرحله پنجم پي ببريم، بايد اندکي توجه خود رابه دوره هاي چهار گانه اي که قبل از اين مرحله گفته شده معطوف کنيم. حقيقت اين است آنچه در اين باره گفته شده جز یک سلسله فرضها و تخمينها چيزي نيست؛ نه حقايق تاريخي است و نه حقايق علمي و تجريبي. پاره اي قرائن از یک طرف و بعضي فرضيه هاي فلسفي درباره انسان و جهان از طرف ديگر، منشا پديد آمدن اين فرضها و تخمينها درباره زندگي بشر ما قبل تاريخ شده است. آنچه درباره دوره به اصطلاح مادرشاهي گفته شده چيزي نيست که به اين زوديهها بتوان باور کرد، و همچنين چيزهايي که درباره فروختن دختران از طرف پدران و استثمار زنان از طرف شوهران گفته اند.

در اين فرضها و تخمينها دو چيز به چشم مي خورد: يکي اينکه سعي شده تاريخ بشر اوليه فوق العاده قساوت آميز و خشونت بار و عاري از عواطف انساني تفسير شود. ديگر اينکه نقش طبيعت از لحاظ تدابير حيرت انگيزي که براي رسيدن به هدفهاي کلي خود به کار مي برد، نادیده گرفته شده است.

اين گونه تفسير و اظهار نظر درباره انسان و طبيعت براي غربي ميسر است اما براي شرقي-اگر افسون شده تقليد غرب نباشد-ميسر نيست. غربي به علل خاصي باعواطف انساني بيگانه است؛ قهرا نمي تواند براي عاطفه و جرقه هاي انساني نقش اساسي در تاريخ قائل شود. غربي اگر از دنده اقتصاد برخيزد، نان مي بيند و بس. تاريخ از نظر او ماشيني است که تا نان به خوردش ندهي حرکت نمي کند. و اگر از دنده مسائل جنسي برخيزد، انسانيت و تاريخ انسانيت با همه مظاهر فرهنگي و هنري و اخلاقي و مذهبي و با همه تجليات عالي و باشکوه معنوي، جز بازيهاي تغيير شکل يافته جنسي نيست. و اگر از دنده سيادت و برتري طلبي برخيزد، سرگذشت بشريت از نظر اويکسره خونريزي و بيرحمي است.

غربي در قرون وسطي از مذهب و به نام مذهب شکنجه ها ديده و آزارها کشيده وزنده زنده در آتش انداختن ها مشاهده کرده است. به همين جهت از نام خدا و مذهب وهر چيزي که اين بو را بدهد وحشت مي کند و از اين رو با همه آثار و علائم فراوان علمي که از هدف داشتن طبيعت و واگذار نبودن جهان به خود مي بيند، کمتر جرات مي کند به اصل «علت غايي» اعتراف کند.

ما از اين مفسران نمي خواهيم که به وجود پيامبران-که در طول تاريخ ظهورکرده اند و منادي عدالت و انسانيت بوده اند و با انحرافات مبارزه مي کرده اند و نتايج ثمربخشي از مبارزات خود مي گرفته اند-اقرار و اعتراف کنند؛ از آنها مي خواهيم که لااقل نقش آگاهانه طبيعت را فراموش نکنند.

در تاريخ روابط زن و مرد قطعاً مظلوم فراوان و قساوتهاي بي شماري رخ داده است. قرآن قساوت آميزترين آنها را حکايت کرده است. اما نمي توان گفت سراسر اين تاريخ قساوت و خشونت بوده است.

فلسفه حقيقي مهر

به عقیده ما پدید آمدن مهر نتیجه تدبیر ماهرانه ای است که در متن خلقت و آفرینش برای تعدیل روابط زن و مرد و پیوند آنها به یکدیگر به کار رفته است.

مهر از آنجا پیدا شده که در متن خلقت نقش هر یک از زن و مرد در مساله عشق مغایر نقش دیگری است. عرفا این قانون را به سراسر هستی سرایت می دهند، می گویند قانون عشق و جذب و انجذاب بر سراسر موجودات و مخلوقات حکومت می کند با این خصوصیت که موجودات و مخلوقات از لحاظ اینکه هر موجودی وظیفه خاصی را باید ایفا کند متفاوتند؛ سوز در یک جا و ساز در جای دیگر قرار داده شده است. فخر الدین عراقی، شاعر معروف می گوید :

ساز طرب عشق که داند که چه ساز است
کز زخمه آن نه فلک اندر تک و تاز است
رازی است در این پرده گر آن را بشناسی
دانی که حقیقت ز چه در بند مجاز است
عشق است که هر دم به دگر رنگ درآید
ناز است به جایی و به یک جای نیاز است
در صورت عاشق چه در آید همه سوز است
در کسوت معشوق چه آید همه ساز است

ما در مقاله چهارده از این سلسله مقالات، آنجا که تفاوت های زن و مرد را بیان می کردیم گفتیم که نوع احساسات زن و مرد نسبت به یکدیگر یک جور نیست. قانون خلقت، جمال و غرور و بی نیازی را در جانب زن، و نیازمندی و طلب و عشق و تغزل را در جانب مرد قرار داده است. ضعف زن در مقابل نیرومندی بدنی به همین وسیله تعدیل شده است و همین جهت موجب شده که همواره مرد از زن خواستگاری می کرده است. قبلا دیدیم که طبق گفته جامعه شناسان، هم در دوره مادرشاهی و هم در دوره پدر شاهی، مرد بوده است که به سراغ زن می رفته است.

دانشمندان می گویند: مرد از زن شهوانی تر است. در روایات اسلامی وارد شده که مرد از زن شهوانی تر نیست بلکه بر عکس است، لکن زن از مرد در مقابل شهوت توانا تر و خوددارتر آفریده شده است. نتیجه هر دو سخن یکی است. به هر حال مرد در مقابل غریزه از زن ناتوان تر است. این خصوصیت همواره به زن فرصت داده است که دنبال مرد نرود و زود تسلیم او نشود و بر عکس، مرد را وادار کرده است که به زن اظهارنیاز کند و برای جلب رضای او اقدام کند. یکی از آن اقدامات این بوده که برای جلب رضای او و به احترام موافقت او هدیه ای نثار او می کرده است.

چرا افراد جنس نر همیشه برای تصاحب جنس ماده با یکدیگر رقابت می کرده اند و به جنگ و ستیز با یکدیگر می پرداخته اند اما هرگز افراد جنس ماده برای تصاحب جنس نر حرص و ولع نشان نداده اند؟ برای اینکه نقش جنس نر و جنس ماده یکی نبوده است. جنس نر همواره حالت و نقش متقاضی را داشته نه جنس ماده، و جنس ماده هرگز با حرص و ولع جنس نر به دنبال او نمی رفته است، همواره از خود نوعی بی نیازی و استغنا نشان می داده است.

مهر با حیا و عفاف زن یک ریشه دارد. زن به الهام فطری دریافته است که عزت و احترام او به این است که خود را

رایگان در اختیار مرد قرار ندهد و به اصطلاح شیرین بفروشد.

همین‌ها سبب شده که زن توانسته با همه ناتوانی جسمی، مرد را به عنوان خواستگاره آستانه خود بکشد، مردها را به رقابت با یکدیگر وادار کند، با خارج کردن خود ازدست‌رسی مرد عشق رمانتیک به وجود آورد، مجنون‌ها را به دنبال لیلی‌ها بدواند و آنگاه که تن به ازدواج با مرد می‌دهد عطیه و پیشکشی از او به عنوان نشانه‌ای از صداقت او دریافت دارد.

می‌گویند در بعضی قبایل وحشی دخترانی که با چند خواستگار و عاشق بی‌قرار مواجه می‌شده‌اند، آنها را وادار به «دوئل» می‌کرده‌اند؛ هر کدام که دیگری را مغلوب می‌کرده یا می‌کشته، شایستگی همسری با آن دختر را احراز می‌کرده است.

چندی پیش روزنامه‌های تهران نوشتند که یک دختر دو پسر خواستگار خود را در همین تهران به «دوئل» وادار کرد، آنها را در حضور خود با اسلحه سرد به جان یکدیگر انداخت.

از نظر کسانی که قدرت را فقط در زور بازو می‌شناسند و تاریخ روابط زن و مرد را یکسره ظلم و استثمار مرد می‌بینند، باوری نیست که زن، این موجود ضعیف و ظریف، بتواند اینچنین افراد جنس خشن و نیرومند را به جان یکدیگر بیندازد، اما اگر کسی اندکی با تدابیر ماهرانه خلقت و قدرت عجیب و مرموز زنانه‌ای که در وجود زن تعبیه شده آشنا باشد، می‌داند که این چیزها عجیب نیست.

زن در مرد تاثیر فراوان داشته است. تاثیر زن در مرد از تاثیر مرد در زن بیشتر بوده است. مرد بسیاری از هنرهایها و شجاعتها و دلاوریه‌ها و نبوغها و شخصیت‌های خود را مدیون زن و خودداری‌های ظریفانه زن است، مدیون حیا و عفاف زن است، مدیون «شیرین فروشی» زن است. زن همیشه مرد را می‌ساخته و مرد اجتماع را. آنگاه که حیا و عفاف و خودداری زن از میان برود و زن بخواهد در نقش مرد ظاهر شود، اول به زن مهر باطله می‌خورد و بعد مرد مردانگی خود را فراموش می‌کند و سپس اجتماع منهدم می‌گردد.

همان قدرت زنانه که توانسته در طول تاریخ شخصیت خود را حفظ کند و به دنبال مرد نرود و مرد را به عنوان خواستگار به آستان خود بکشد، مردان را به رقابت و جنگ با یکدیگر درباره خود وادارد و آنها را تا سر حد کشته شدن ببرد، حیا و عفاف را شعار خود قرار دهد، بدن خود را از چشم مرد مستور نگه دارد و خود را اسرارآمیز جلوه دهد، الهام بخش مرد و خالق عشق او باشد، هنر آموز و شجاعت بخش و نبوغ آفرین او واقع شود، در او حس «تغزل» و ستایشگری به وجود آورد و او به فروتنی و خاکساری و ناچیزی خود در مقابل زن به خود ببالد، همان قدرت می‌توانسته مرد را وادار کند که هنگام ازدواج عطیه‌ای به نام «مهر» تقدیم او کند. مهر ماده‌ای است از یک آیین نامه کلی که طرح آن در متن خلقت ریخته شده و بادت فطرت تهیه شده است.

مهر در قرآن

قرآن کریم مهر را به صورتی که در مرحله پنجم گفتیم ابداع و اختراع نکرد، زیرا مهر به این صورت ابداع خلقت است. کاری که قرآن کرد این بود مهر را به حالت فطری آن برگردانید.

قرآن کریم با لطایف و ظرافت بی‌نظیری می‌گوید: و اتوا النساء صدقاتهن نحلة (1) یعنی کابین زنان را که به خود آنها تعلق دارد (نه به پدران یا برادران آنها) و عطیه و پیشکشی است از جانب شما به آنها، به خودشان بدهید. قرآن کریم در این جمله کوتاه به سه نکته اساسی اشاره کرده است:

اولا با نام «صدقه» (به ضم دال) یاد کرده است نه با نام «مهر». صدقه از ماده صدق است و بدان جهت به مهر

صداق یا صدقه گفته می شود که نشانه راستین بودن علاقه مرد است. بعضی مفسرین مانند صاحب کشف به این نکته تصریح کرده اند؛ همچنانکه بنا به گفته راغب اصفهانی در مفردات غریب القرآن علت اینکه صدقه (بفتح دال) راصدقه گفته اند این است که نشانه صدق ایمان است. دیگر اینکه با ملحق کردن ضمیر (هن) به این کلمه می خواهد بفرماید که مهریه به خود زن تعلق دارد نه پدر و مادر؛ مهرمزد بزرگ کردن و شیر دادن و نان دادن به او نیست. سوم اینکه با کلمه «نحله» کاملاً تصریح می کند که مهر هیچ عنوانی جز عنوان تقدیمی و پیشکشی و عطیه و هدیه ندارد.

دو گونگی احساسات در حیوانات

اختصاص به انسان ندارد؛ در همه جاندارها آنجا که قانون دو جنسی حکمفرماست، با اینکه دو جنس به یکدیگر نیازمندند، جنس نر نیازمندتر آفریده شده یعنی احساسات او نیازمندانه تر است و همین جهت به نوبه خود سبب شده که جنس نر گامهایی در طریق جلب رضایت جنس ماده بردارد و هم سبب شده که روابط دو جنس تعدیل شود و جنس نر از زور و قدرت خود سوء استفاده نکند، حالت فروتنی و خضوع به خود بگیرد.

هدیه و کادو در روابط نامشروع

منحصر به ازدواج و پیمان مشروع زناشویی نیست؛ آنجا هم که زن و مرد به صورت نامشروعی می خواهند از وجود یکدیگر لذت ببرند و به اصطلاح می خواهند از عشق آزاد بهره ببرند، باز مرد است که به زن هدیه می دهد. اگر احیاناً قهوه یا چایی یا غذایی صرف کنند، مرد وظیفه خود می داند که پول آنها را بپردازد. زن برای خودنوعی اهانت تلقی می کند که به خاطر مرد مایه بگذارد و پول خرج کند. عیاشی برای پسر مستلزم داشتن پول و امکانات مالی است و عیاشی برای یک دختر وسیله ای است برای دریافت کادوها. این عادات که حتی در روابط نامشروع و غیر قانونی هم جاری است، ناشی از نوع احساسات نا متشابه زن و مرد نسبت به یکدیگر است.

معاشقه فرنگی از ازدواجش طبیعی تر است

در دنیای غرب هم که به نام تساوی حقوق انسانها حقوق خانوادگی را از صورت طبیعی خارج کرده اند و سعی می کنند علی رغم قانون طبیعت، زن و مرد را در وضع مشابهی قرار دهند و رلهای مشابهی در زندگی خانوادگی به عهده آنها بگذارند، آنجاکه به اصطلاح پای عشق آزاد به میان می آید و قوانین قراردادی، آنها را از مسیر طبیعت خارج نکرده است، مرد همان وظیفه طبیعی خود یعنی نیاز و طلب و مایه گذاشتن و پول خرج کردن را انجام می دهد، مرد به زن هدیه می دهد و متحمل مخارج او می شود در صورتی که در ازدواج فرنگی مهر وجود ندارد و از لحاظ نفقه نیز مسؤولیت سنگینی به عهده زن می گذارند؛ یعنی معاشقه فرنگی از ازدواج فرنگی با طبیعت هماهنگ تر است.

مهر یکی از نمونه هایی است که می رساند زن و مرد با استعدادهاي نامتشابهی آفریده شده اند و قانون خلقت از لحاظ حقوق فطری و طبیعی سندهای نامتشابهی به دست آنها داده است.

مهر و نفقه (2)

در فصل پیش فلسفه و علت اصلی پیدایش مهر را ذکر کردیم. معلوم شد مهر از آنجا پیدا شده که قانون خلقت در روابط دو جنس به عهده هر یک از آنها نقش جداگانه ای گذاشته است. معلوم شد مهر از احساسات رقیق و عطوفت آمیز مرد ناشی شده، نه از احساسات خشن و مالکانه او. آنچه از ناحیه زن در این امر دخالت داشته حس خودداری مخصوص او بوده، نه ضعف و بی اراده بودن او. مهر تدبیری است از ناحیه قانون خلقت برای بالا بردن ارزش زن و قرار دادن او در سطح عالیتري. مهر به زن شخصیت می دهد. ارزش معنوي مهر برای زن بیش از ارزش مادي آن است.

رسوم جاهلیت که در اسلام منسوخ شد

قرآن کریم رسوم جاهلیت را درباره مهر منسوخ کرد و آن را به حالت اولی و طبیعی آن برگردانید. در جاهلیت، پدران و مادران مهر را به عنوان حق الزحمه و «شیر بها» حق خود می دانستند. در تفسیر کشاف و غیره می نویسند هنگامی که دختری برای یکی از آنها متولد می شد و دیگری می خواست به او تبریک بگوید، می گفت: «هنیئا لك النافجة» یعنی این مایه افزایش ثروت، تو را گوارا باد، کنایه از اینکه بعدا این دختر را شوهر می دهی و مهر دریافت می داری. در جاهلیت، پدران و در نبودن آنها برادران، چون از طرفی برای خود حق ولایت و قیمومت قائل بودند و دختر را به اراده خودشان شوهر می دادند نه به اراده خود او، و از طرف دیگر مهر دختر را متعلق به خود می دانستند نه به دختر، دختران را معاوضه می کردند به این نحو که مردی به مرد دیگر می گفت که من دختر یا خواهرم را به عقد تود می آورم که در عوض دختر یا خواهر تو زن من باشد و او هم قبول می کرد. به این ترتیب هر یک از دو دختر مهر دیگری به شمار می رفت و به پدر یا برادر دیگری تعلق می گرفت. این نوع نکاح را نکاح «شغار» می نامیدند. اسلام این رسم را منسوخ کرد. پیغمبر اکرم فرمود: «لا شغار فی الاسلام» یعنی در اسلام معاوضه دختر یا خواهر ممنوع است.

در روایات اسلامی آمده است که پدر نه تنها حقی به مهر ندارد بلکه اگر در عقد ازدواج برای پدر به عنوان امری جداگانه از مهر چیزی شرط شود و مهر به خود دختر داده شود، باز هم صحیح نیست؛ یعنی پدر حق ندارد برای خود در ازدواج دختر بهره ای قائل شود، هر چند به صورت امر جداگانه از مهر باشد. اسلام آیین کار کردن داماد برای پدر زن را-که طبق گفته جامعه شناسان دردوره هایی وجود داشته که هنوز ثروت قابل مبادله ای در کار نبوده-منسوخ کرد.

کار کردن داماد برای پدر زن تنها از این جهت نبوده است که پدران می خواسته انداز ناحیه دختران خود بهره ای برده باشند؛ علل و ریشه های دیگر نیز داشته است که احیانا لازمه آن مرحله از تمدن بوده است و در حد خود ظالمانه هم نبوده است. به هر حال چنین رسمی قطعا در دنیای قدیم وجود داشته است. داستان موسی و شعیب که در قرآن کریم آمده است، از وجود چنین رسمی حکایت می کند. موسی در حال فرار از مصر وقتی که به سر چاه «مدین» رسید، به حالت دختران شعیب که در کناری با گوسفندان خویش ایستاده بودند و کسی عایت حال آنها را نمی کرد رحمت آورد و برای گوسفندان آنها آب کشی کرد. دختران پس از مراجعت نزد پدر، جریان روز را برای پدر نقل کردند و او یکی از آنها را پی موسی فرستاد و او را به خانه خویش دعوت کرد. پس از آشنا شدن با یکدیگر، یک روز شعیب به موسی گفت: من دلم می خواهد یکی از دو دختر خود را به تو به زنی بدهم به این شرط که تو هشت سال برای من کار کنی و اگر دل خودت خواست دو سال دیگر هم اضافه کن،

ده سال براي من کار کن. موسي قبول کرد و به اين ترتيب موسي دامادشعيب شد. اينچنين رسمي در آن زمان بوده و ريشه اين رسم دو چیز است: اول نبودن ثروت. خدمتي که داماد به زن يا پدر زن مي توانسته بکند غالبا منحصر به اين بوده که براي آنها کار کند. ديگر رسم جهاز دادن. جامعه شناسان معتقدند که رسم جهاز دادن به دختر از طرف پدر، يکي از رسوم و سنن کهن است. پدر براي اينکه بتواند جهاز براي دختر خود فراهم کند داماد را اجير خود مي کرد و يا از او پولي دريافت مي کرد. عملاً آنچه پدر از داماد مي گرفت به نفع دختر و براي دختر بوده است.

به هر حال در اسلام اين آيين منسوخ شد و پدر زن حق ندارد مهر را مال خودبداند، هر چند هدف و منظورش اين باشد که آن را صرف و خرج دختر کند. اين خوددختر است که اختيار آن مال را دارد که به هر نحو بخواهد مصرف کند. در روايات اسلامي تصريح شده که اين گونه مهر قرار دادن در دوره اسلاميه روا نيست. در زمان جاهليت رسم ديگري نيز بود که عملاً موجب محروم بودن زن از مهرمي شد. يکي از آنها رسم ارث زوجيت بود. اگر کسي مي مرد وارثان او از قبيل فرزندان و برادران همان طوري که ثروت او را به ارث مي بردند، همسري زن او را نيز به ارث مي بردند. پس از مردن شخص، پسر يا برادر ميت حق همسري ميت را باقي مي پنداشت و خود را مختار مي دانست که زن او را به ديگري تزويج کند و مهر راخودش بگيرد و يا او را بدون مهر جديدي و به موجب همان مهري که ميت قبلالپرداخته زن خود قرار دهد.

قرآن کریم رسم ارث زوجيت را منسوخ کرد، فرمود: يا ايها الذين امنوا لا يحل لکم ان ترثوا النساء کرها (2) اي مردمي که به پيغمبر و قرآن ايمان داريد، بايد بدانيد که براي شما روا نيست که زنان مورثان خود را به ارث ببريد در حالي که خود آن زنان ميل ندارند که همسر شما باشند.

قرآن کریم در آيه ديگر به طور کلي ازدواج با زن پدر را قدغن کرد هر چند به صورت ارث نباشد و بخواهند آزادانه با هم ازدواج کنند. فرمود: و لا تنکحوا ما نکح اباؤکم (3) با زنان پدران خود ازدواج نکنيد.

قرآن کریم هر رسمي که موجب تضییع مهر زنان مي شد منسوخ کرد، از آن جمله اينکه وقتي که مردی نسبت به زنش دلسرد و بي ميل مي شد او را در مضيقه و شکنجه قرار مي داد؛ هدفش اين بود که با تحت شکنجه قرار دادن او، او را به طلاق راضي کند وتمام يا قسمتي از آنچه به عنوان مهر به او داده از او پس بگيرد. قرآن کریم فرمود: و لاتعضلوهن لتذهبوا ببعض ما اتيتموهن (4) يعني زنان را به خاطر اينکه چيزي از آنها بگيريدو قسمتي از مهري که به آنها داده ايد جبران کنيد، تحت مضيقه و شکنجه قرار ندهيد.

يکي ديگر از آن رسوم اين بود که مردی با زني ازدواج مي کرد و براي او احيانا مهرسنگيني قرار مي داد. اما همينکه از او سير مي شد و هواي تجديد عروسي به سرش مي زد، زن بيچاره را متهم مي کرد به فحشا و حيثيت او را لکه دار مي کرد و چنين وانمودمي کرد که اين زن از اول شايستگي همسري مرا نداشته و ازدواج بايد فسخ شود و من مهري که داده ام بايد پس بگيرم. قرآن کریم اين رسم را نيز منسوخ کرد و جلوي آن راگرفت.

سيستم مهری اسلام خاص خودش است

يکي از مسلمات دين اسلام اين است که مرد حقي به مال زن و کار زن ندارد؛ نه مي تواند به او فرمان دهد که براي من فلان کار را بکن و نه اگر زن کاري کرد که به موجب آن کار ثروتي به او تعلق مي گيرد، مرد حق دارد که بدون رضاي زن در آن ثروت تصرف کند، و از اين جهت زن و مرد وضع مساوي دارند. و بر خلاف رسم معمول در اروپاي مسيحي که تا اوایل قرن بيستم رواج داشت، زن شوهردار از نظر اسلام در معاملات و روابط حقوقي خود

تحت قیمومت شوهر نیست؛ در انجام معاملات خود استقلال و آزادی کامل دارد. اسلام در عین اینکه به زن چنین استقلال اقتصادی در مقابل شوهر داد و برای شوهر هیچ حقی در مال زن و کار زن و معاملات زن قرار نداد، آیین مهر را منسوخ نکرد. این خود می‌رساند که مهر از نظر اسلام به خاطر این نیست که مرد بعداً از وجود زن بهره اقتصادی می‌برد و نیروی بدنی او را استثمار می‌کند. پس معلوم می‌شود اسلام سیستم مهری مخصوص به خود دارد. این سیستم مهری و فلسفه اش را نباید با سایر سیستم‌های مهری اشتباه کرد و ایراداتی که بر آن سیستم‌ها وارد است بر این سیستم وارد دانست.

آیین فطرت

همچنانکه در مقاله پیش گفتیم قرآن کریم تصریح می‌کند که مهر «نحله» و عطیه است. قرآن این عطیه و پیشکشی را لازم می‌داند. قرآن رموز فطرت بشر را با کمال دقت رعایت کرده است و برای اینکه هر یک از زن و مرد نقش مخصوصی که در طبیعت از لحاظ علایق دوستانه به عهده آنها گذاشته شده فراموش نکنند، لزوم مهر را تأکید کرده است. نقش زن این است که پاسخگویی محبت مرد باشد. محبت زن خوب است به صورت عکس العمل محبت مرد باشد نه به صورت ابتدایی. عشق ابتدایی زن یعنی عشقی که از ناحیه زن شروع بشود و زن بدون آنکه مرد قبلاً او را خواسته باشد عاشق مردی بشود، همواره مواجه با شکست عشق و شکست شخصیت خود زن است، بر خلاف عشقی که به صورت پاسخ به عشق دیگری در زن پیدا می‌شود؛ اینچنین عشق، نه خودش شکست می‌خورد و نه به شخصیت زن لطمه و شکست وارد می‌آورد.

آیا راست است که زن وفا ندارد؟ پیمان محبت زن سست است؟ به عشق زن نباید اعتماد کرد؟ این، هم راست است و هم دروغ. راست است اگر عشق از زن شروع شود. اگر زنی ابتدا عاشق مردی بشود و به او دل ببندد آتشش زود سرد می‌شود. به چنین عشقی نباید اعتماد کرد. اما دروغ است در صورتی که عشق آتشین زن به صورت عکس‌العملی از عشق صادقانه مردی و به عنوان پاسخگویی به عشق راستین پیدا شده باشد. اینچنین عشقی عملاً مستبعد است که فسخ بشود، مگر آنکه عشق مرد به سردی بگراید و البته در این صورت عشق زن تمام می‌شود. عشق فطری زن همین نوع از عشق است.

شهرت زن به بی‌وفایی در عشق‌های نوع اول است و ستایش‌هایی که از وفاداری زن شده مربوط به عشق‌های نوع دوم است. جامعه اگر بخواهد پیوندهای زن‌شویی استحکام پیدا کند، چاره‌ای ندارد از اینکه از همان راهی برود که قرآن رفته است؛ یعنی قوانین فطرت را رعایت کند و از آن جمله نقش خاص هر یک از زن و مرد را در مساله عشق در نظر بگیرد. قانون مهر هماهنگی با طبیعت است از این رو که نشانه و زمینه آن است که عشق از ناحیه مرد آغاز شده و زن پاسخگویی عشق اوست و مرد به احترام اوهديه‌ای نثار او می‌کند. از این رو نباید قانون مهر- که یک ماده از یک اساسنامه کلی است و به دست طراح طبیعت تدوین شده- به نام تساوی حقوق زن و مرد ملغی گردد.

چنانکه ملاحظه فرمودید قرآن در باب مهر، رسوم و قوانین جاهلیت را علی‌رغم میل مردان آن روز عوض کرد. آنچه خود قرآن در باب مهر گفت رسم معمول جاهلیت نبود که بگوییم قرآن اهمیتی به بود و نبود مهر نمی‌دهد. قرآن می‌توانست مهر را بکلی منسوخ کند و مردان را از این نظر راحت کند، ولی این کار را نکرد.

انتقادات

اکنون که نظر اسلام را درباره مهر دانستید و معلوم شد مهر از نظر اسلام چه فلسفه ای دارد، خوب است سخن کسانی را که به این قانون اسلامی انتقاد دارند نیز بشنوید.

خانم منوچهریان در کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران در فصلی که تحت عنوان «مهر» باز کرده اند چنین نوشته اند :

«همچنانکه برای داشتن باغ یا خانه یا اسب یا استر، مرد باید مبلغی بپردازد، برای خریدن زن هم باید پولی از کیسه خرج کند. و همچنانکه بهای خانه و باغ و استر برحسب بزرگی و کوچکی و زشتی و زیبایی و بهره و فایده متفاوت است، بهای زن هم بر حسب زشتی و زیبایی و پولداری و بی پولی او تفاوت می کند. قانونگذاران مهربان و جوانمرد ما قریب 12 ماده درباره قیمت زن نوشته اند و فلسفه آنان آن است که اگر پول در میان نباشد رشته استوار زناشویی سخت سست و زود گسل می شود.»

اگر قانون مهر از طرف اجنبی آمده بود، آیا باز هم اینقدر مورد بی مهری و تهمت وافترا بود؟ مگر هر پولی که کسی به کسی می دهد، می خواهد او را بخرد؟! پس باید رسم هدیه و بخشش و پیشکش را منسوخ کنند. ریشه قانون مهر که در قانون مدنی آمده قرآن است. قرآن تصریح می کند که مهر عنوانی جز عطیه و پیشکشی ندارد. بعلاوه، اسلام قوانین اقتصادی خود را آنچنان تنظیم کرده که مرد حق هیچ گونه بهره برداری اقتصادی از زن ندارد. در این صورت چگونه می توان مهر را به عنوان قیمت زن یادکرد؟ ممکن است بگویید عملاً مردان ایرانی از زنان خود بهره برداری اقتصادی می کنند.

من هم قبول دارم که بسیاری از مردان ایرانی این طورند، ولی این چه ربطی به مهر دارد؟ مردان که نمی گویند ما به موجب اینکه مهر پرداخته ایم، به زنان خود تحکم می کنیم. تحکم مرد ایرانی به زن ایرانی ریشه های دیگری دارد. چرا به جای اینکه مردم را اصلاح کنید، قانون فطرت را خراب می کنید و بر مفاسد می افزایید؟ در تمام این گفته ها یک منظور بیشتر نهفته نیست و آن اینکه ایرانی و مشرق زمینی باید خود را و فلسفه زندگی خود را و معیارهای انسانی خود را فراموش کند و رنگ و شکل اجنبی به خود بگیرد تا بهتر آماده بلعیده شدن باشد. خانم منوچهریان می گویند :

«اگر زن از نظر اقتصادی مانند مرد باشد، دیگر چه حاجت است که ما برای او نفقه وکسوه و مهر قائل شویم؟ همچنانکه هیچ یک از این پیش بینی ها و محکم کاری ها درمورد مرد به میان نمی آید، در مورد زن هم آن وقت نباید وجود داشته باشد.»

اگر این سخن را خوب بشکافیم معنی اش این است :در دوره هایی که برای زن حق مالکیت و استقلال اقتصادی قائل نبودند مهر و نفقه می توانست تا اندازه ای موجه باشد، ولی اگر به زن استقلال اقتصادی داده شود (همچنانکه در اسلام این استقلال به زن داده شده) دیگر نفقه و مهر هیچ وجهی ندارد.

ایشان گمان کرده اند که فلسفه مهر صرفاً این است که در مقابل سلب حقوق اقتصادی زن پولی به او برسد. آیا بهتر نبود که ایشان مراجعه کوتاهی به آیات قرآن می کردند و اندکی درباره تعبیراتی که قرآن از مهر کرده تامل می کردند و فلسفه اصلی مهر را درمی یافتند و آنگاه از اینکه کتاب آسمانی کشورشان دارای چنین منطق عالی است به خود می بالیدند؟

نویسنده «چهل پیشنهاد» در شماره 89 مجله زن روز، صفحه 71 پس از ذکر وضع ناهنجار زن در جاهلیت و اشاره به خدمات اسلام در این راه چنین نوشته است :

«چون زن و مرد مساوی آفریده شده اند، پرداخت بها یا اجرت از طرف یکی به دیگری منطق و دلیل عقلانی ندارد

زیرا همان گونه که مرد احتیاج به زن دارد، زن هم به وجود مرد نیازمند است و آفرینش آنها را به یکدیگر محتاج خلق کرده و در این احتیاج هر دوی آنها وضع مساوی دارند، و لذا الزام یکی به دادن وجه به دیگری بلا دلیل خواهد بود. و لکن از نظر اینکه طلاق در اختیار مرد بوده و زن برای زندگی مشترک با مرد تامین نداشته، لذا به زن حق داده شده و علاوه بر اعتماد به شخصیت زوج، نوعی وثیقه و اعتبار مالی نیز از مرد مطالبه نماید. . .»
در صفحه 72 می گوید :

«اگر ماده 1133 قانون مدنی که مقرر می دارد : «مرد می تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد» اصلاح گردد و طلاق بسته به میل و هوس مرد نباشد، اساساً صداق و مهر فلسفه وجودی خود را از دست خواهد داد.»
از آنچه تا کنون گفته ایم بی پایگی این سخنان روشن گشت. معلوم شد که مهر، بها یا اجرت نیست و منطق عقلانی هم دارد. هم معلوم شد زن و مرد در احتیاج به یکدیگر وضع مساوی ندارند و خلقت، آنها را در دو وضع مختلف قرار داده است.

از همه بی پایه تر اینکه فلسفه مهر را وثیقه مالی در مقابل حق طلاق برای مرد ذکر کرده است و مدعی است علت اینکه اسلام مهر را مقرر کرده است همین جهت است. از این گونه اشخاص باید پرسید : چرا اسلام حق طلاق را به مرد داد تا زن به وثیقه مالی احتیاج پیدا کند؟ بعلاوه، معنی این سخن این است : علت اینکه پیغمبر اکرم برای زنان خود مهر قرار می داد این بود که می خواست به آنها در مقابل خودش وثیقه مالی بدهد، و علت اینکه در ازدواج علی و فاطمه مهر قرار داد این بود که می خواست برای فاطمه در مقابل علی یک وثیقه مالی و وسیله اطمینان فکری بگیرد.

اگر اینچنین است، پس چرا پیغمبر اکرم زنان را توصیه کرد که متقابلاً مهر خود را به شوهر ببخشند و برای این بخشش پاداشها ذکر کرد؟ بعلاوه، چرا توصیه کرد که حتی الامکان مهر زنان زیاد نباشد؟ آیا جز این است که از نظر پیغمبر اسلام هدیه زناشویی مرد به نام مهر، و بخشش مهر یا معادل آن از طرف زن به مرد موجب استحکام الفت و علقه زناشویی می شود؟

اگر نظر اسلام به این بود که مهر یک وثیقه مالی باشد، چرا در کتاب آسمانی خود گفت : و اتوا النساء صدقاتهن نحلة ؛ چرا نگفت و اتوا النساء صدقاتهن وثیقة ؟

گذشته از همه اینها، نویسندگان مزبور پنداشته که رسم مهر در صدر اسلام همین بوده که امروز هست. معمول امروز این است که مهر بیشتر جنبه ذمه و عهده دارد؛ یعنی مرد مبلغی را طبق عقد و سند به عنوان مهر به عهده می گیرد و زن معمولاً آن را مطالبه نمی کند مگر وقتی که اختلاف و مشاجره ای به میان آید. این گونه مهرها می تواند جنبه وثیقه به خود بگیرد. در صدر اسلام معمول این بود که مرد هر چه به عنوان مهر متعهد می شد، نقد می پرداخت. علیهذا به هیچ وجه نمی توان گفت که نظر اسلام از مهر این بوده که وثیقه ای در اختیار زن قرار دهد.

تاریخ نشان می دهد که پیغمبر اکرم به هیچ وجه حاضر نبود زنی را بدون مهر در اختیار مردی قرار دهد. داستانی با اندک اختلاف در کتب شیعه و سنی آمده است از این قرار :

زنی آمد به خدمت پیغمبر اکرم و در حضور جمع ایستاد و گفت :
یا رسول الله! مرا به همسری خود بپذیر.

رسول اکرم در مقابل تقاضای زن سکوت کرد، چیزی نگفت. زن سر جای خودش نشست.
مردی از اصحاب بپا خاست و گفت :

يا رسول الله! اگر شما مايل نيسديد، من حاضرم.

پيغمبر اكرم سؤال كرد :

مهر چي مي دهی؟

-هيچي ندارم.

-اين طور كه نمي شود. برو به خانه ات، شايد چيزي پيدا كني و به عنوان مهر به اين زن بدهی.

مرد به خانه اش رفت و برگشت و گفت :

در خانه ام چيزي پيدا نكردم.

-باز هم برو بگرد. يك انگشتر آهني هم كه بياوري كافي است.

دو مرتبه رفت و برگشت و گفت :انگشتر آهني هم در خانه ما پيدا نمي شود. من حاضرم همين جامه كه به تن

دارم مهر اين زن كنم.

يكي از اصحاب كه او را مي شناخت گفت :يا رسول الله! به خدا اين مرد جامه اي غير از اين جامه ندارد. پس نصف

اين جامه را مهر زن قرار دهيد.

پيغمبر اكرم فرمود :اگر نصف اين جامه مهر زن باشد كداميك بپوشند؟ هر کدام بپوشند ديگري برهنه مي ماند.

خير، اين طور نمي شود.

مرد خواستگار سر جاي خود نشست. زن هم به انتظار، جاي ديگري نشسته بود. مجلس وارد بحث ديگري شد و

طول كشيد. مرد خواستگار حركت كرد برو. رسول اكرم او را صدا كرد :

آهاي بيا.

آمد.

-بگو ببينم قرآن بلدي؟

-بلي يا رسول الله! فلان سوره و فلان سوره را بلدم.

-مي تواني از حفظ قرائت كني؟

-بلي مي توانم.

-بسيار خوب، درست شد. پس اين زن را به عقد تو در آوردم و مهر او اين باشد كه تو به او قرآن تعليم بدهی.

مرد دست زن خود را گرفت و رفت.

در باب مهر مطالب ديگري هست ولي ما سخن را همين جا کوتاه مي كنيم.

مهر و نفقه (3)

نظر اسلام را درباره مهر و فلسفه مهر بيان كرديم. اکنون نوبت آن است كه مساله نفقه را مورد بحث قرار دهيم.

قبلا بايد بدانيم كه در قوانين اسلامي، نفقه نيز مانند مهر وضع مخصوص به خوددارد و نبايد با آنچه در دنياي

غير اسلامي مي گذشته يا مي گذرد يكي دانست.

اگر اسلام به مرد حق مي داد كه زن را در خدمت خود بگمارد و محصول كار و زحمت و بالاخره ثروتي كه زن توليد

مي كند مال خود بداند، علت و فلسفه نفقه دادن مرد به زن روشن بود زيرا واضح است اگر انسان، حيوان يا

انسان ديگري را مورد بهره برداري اقتصادي قرار دهد ناچار است مخارج زندگي او را نيز تامين كند. اگرگاريچي به

اسب خود كاه و جو ندهد آن اسب براي او باركشي نمي كند.

اما اسلام چنین حقی برای مرد قائل نیست؛ به زن حق داد مالک شود، تحصیل ثروت کند و به مرد حق نداده در ثروتی که به او تعلق دارد تصرف کند؛ و در عین حال بر مرد لازم دانسته که بودجه خانواده را تامین کند، مخارج زن و فرزندان و نوکر و کلفت و مسکن و غیره را بپردازد، چرا و به چه علتی؟ متاسفانه غرب مآب های ما به هیچ وجه حاضر نیستند درباره این امور ذره ای فکرکنند؛ چشمها را به روی هم می گذارند و عین انتقاداتی را که غربیان بر سیستمهای حقوقی خودشان می کنند- و البته آن انتقادات صحیح هم هست- اینها در مورد سیستم حقوقی اسلامی ذکر می کنند.

واقعا اگر کسی بگوید نفقه زن در غرب تا قرن نوزدهم چیزی جز جیره خواری و نشانه بردگی زن نبوده است راست گفته است، زیرا وقتی که زن موظف باشد مجانداخله زندگی مرد را اداره کند و حق مالکیت نداشته باشد، نفقه ای که به او داده می شود از نوع جیره ای است که به اسیر یا علوفه ای است که به حیوانات بارکش داده می شود. اما اگر قانون بخصوصی در جهان پیدا شود که اداره داخله زندگی مرد را به عنوان یک وظیفه لازم از دوش زن بردارد و به او حق تحصیل ثروت و استقلال کامل اقتصادی بدهد، در عین حال او را از شرکت در بودجه خانوادگی معاف کند، ناچارفلسفه دیگری در نظر گرفته و باید در اطراف آن فلسفه تامل کرد.

محجوریت زن فرنگی تا نیمه دوم قرن نوزدهم

در شرح قانون مدنی ایران تالیف دکتر شایگان، صفحه 362 چنین نوشته شده :

«استقلالی که زن در دارایی خود دارد و فقه شیعه از ابتدا آن را شناخته است، درحقوق یونان و رم و ژاپن و تا چندی پیش هم در حقوق غالب کشورها وجودنداشته؛ یعنی زن مثل صغیر و مجنون، محجور و از تصرف در اموال خود ممنوع بوده است. در انگلستان که سابقا شخصیت زن کاملا در شخصیت شوهر محو بود و قانون، یکی در سال 1870 و دیگری در سال 1882 میلادی به اسم قانون مالکیت زن شوهردار، از زن رفع حجر نمود. در ایتالیا قانون 1919 میلادی زن را از شمار محجورین خارج کرد. در قانون مدنی آلمان (1900 میلادی) و در قانون مدنی سوئیس (1907 میلادی) زن مثل شوهر خود اهلیت دارد.

ولی زن شوهردار در حقوق پرتغال و فرانسه هنوز در عداد محجورین است، گو که قانون 18 فوریه 1938 در فرانسه در حدودی حجر زن شوهردار را تعدیل کرده است.»

چنانکه ملاحظه می فرمایید هنوز یک قرن نمی گذرد از وقتی که اولین قانون استقلال مالی زن در مقابل شوهر (1882 در انگلستان) در اروپا تصویب شد و به اصطلاح از زن شوهردار رفع محجوریت شد.

چرا اروپا ناگهان استقلال مالی داد؟

حالا چطور شد که در یک قرن چنین حادثه مهمی رخ داد؟ آیا احساسات انسانی مردان اروپایی به غلیان آمد و به ظالمانه بودن کار خود پی بردند؟

پاسخ این پرسش را از ویل دورانت بشنوید. وی در لذات فلسفه صفحه 158 بحثی تحت عنوان «علل» باز کرده است و در آنجا به اصطلاح علل آزادی زن را در اروپا شرح می دهد.

متاسفانه در آنجا به حقیقت وحشتناکی برمی خوریم. معلوم می شود زن اروپایی برای آزادی و حق مالکیت خود، از ماشین باید تشکر کند نه از آدم، و در مقابل چرخهای عظیم ماشین باید سر تعظیم فرود آورد نه در مقابل مردان اروپایی. آزمندی و حرص صاحبان کارخانه بود که برای اینکه سود بیشتری ببرند و مزد کمتری بدهند قانون

استقلال اقتصادي را در مجلس انگلستان گذراند.

ويل دورانت مي گويد :

«اين واژگوني سريع عادات و رسوم محترم و قديمتر از تاريخ مسيحيت را چگونه تحليل كنيم؟ علت عمومي اين تغيير، فراواني و تعدد ماشين آلات است. «آزادي» زن از عوارض انقلاب صنعتي است. . . يك قرن پيش در انگلستان كار پيدا كردن بر مردان دشوار گشت. اما اعلانها از آنان مي خواست كه زنان و كودكان خود را به كارخانه ها بفرستند. كارفرمايان بايد دراندیشه سود و سهام خود باشند و نبايد خاطر خود را با اخلاق و رسوم حكومتهاآشفته سازند. كساني كه ناآگاه بر «خانه براندازي» توطئه كردند كارخانه داران وطن دوست قرن نوزدهم انگلستان بودند.

نخستين قدم براي آزادي مادران بزرگ ما قانون 1882 بود. به موجب اين قانون، زنان بریتانیاي کبير از آن پس از امتياز بي سابقه اي برخوردار مي شدند و آن اينكه پولي را كه به دست مي آوردند حق داشتند براي خود نگه دارند. اين قانون اخلاقي عالي و مسيحي را كارخانه داران مجلس عوام وضع كردند تا بتوانند زنان انگلستان را به كارخانه ها بكشانند. از آن سال تا به امسال سودجويي مقاومت ناپذيري آنان را از بندگي و جان كندن در خانه رهاينده، گرفتار بندگي و جان كندن در مغازه و كارخانه كرده است.»

چنانكه ملاحظه مي فرماييد سرمايه داران و كارخانه داران انگلستان بودند كه به خاطر منافع مادي اين قدم را به نفع زن برداشتند.

قرآن و استقلال اقتصادي زن

اسلام در هزار و چهارصد سال پيش اين قانون را گذراند و گفت : للرجال نصيب مما اكتسبوا و للنساء نصيب مما اكتسبن (5) مردان را از آنچه كسب مي كنند و به دست مي آورند بهره اي است و زنان را از آنچه كسب مي كنند و به دست مي آورند بهره اي است.

قرآن مجيد در آيه كريمه همان طوري كه مردان را در نتايج كار و فعاليتشان ذي حق دانست، زنان را نيز در نتيجه كار و فعاليتشان ذي حق شمرد.

در آيه ديگر فرمود : للرجال نصيب مما ترك الوالدان و الاقربون و للنساء نصيب مما ترك الوالدان و الاقربون (6) يعني مردان را از مالي كه پدر و مادر و يا خويشاوندان بعد از مردن خود باقي مي گذارند بهره اي است و زنان را هم از آنچه پدر و مادر و خويشاوندان از خود باقي مي گذارند بهره اي است.

اين آيه حق ارث بردن زن را تثبيت كرد. ارث بردن يا نبردن زن تاريخچه مفصلي دارد كه به خواست خدا بعدا ذكر خواهيم كرد. عرب جاهليت حاضر نبود به زن ارث بدهد، اما قرآن كريم اين حق را براي زن تثبيت كرد.

يك مقايسه

پس قرآن كريم سيزده قرن قبل از اروپا به زن استقلال اقتصادي داد، با اين تفاوت :

اولا انگيزه اي كه سبب شد اسلام به زن استقلال اقتصادي بدهد جز جنبه هاي انساني و عدالت دوستي و الهي اسلام نبوده. در آنجا مطالبتي از قبيل مطامع كارخانه داران انگلستان وجود نداشت كه به خاطر پر كردن شكم خود اين قانون را گذراندند، بعد با بوق و كرنا دنيا را پر كردند كه ما حق زن را به رسميت شناختيم و حقوق زن و مرد را مساوي دانستيم.

ثانیا اسلام به زن استقلال اقتصادی داد، اما به قول ویل دورانت خانه براندازی نکرد، اساس خانواده ها را متزلزل نکرد، زنان را علیه شوهران و دختران را علیه پدران به تمرد و عصیان وادار نکرد. اسلام با این دو آیه انقلاب عظیم اجتماعی به وجود آورد، اما آرام و بی ضرر و بی خطر.

ثالثا آنچه دنیای غرب کرد این بود که به قول ویل دورانت زن را از بندگی و جان کندن در خانه رها کنید و گرفتار بندگی و جان کندن در مغازه و کارخانه کرد؛ یعنی اروپا غل و زنجیری از دست و پای زن باز کرد و غل و زنجیر دیگری که کمتر از اولی نبود به دست و پای او بست. اما اسلام زن را از بندگی و بردگی مرد در خانه و مزارع و غیره رها کنید و با الزام مرد به تامین بودجه اجتماع خانوادگی، هر نوع اجبار و الزامی را از دوش زن برای تامین مخارج خود و خانواده برداشت. زن از نظر اسلام در عین اینکه حق دارد طبق غریزه انسانی به تحصیل ثروت و حفظ و افزایش آن بپردازد، طوری نیست که جبر زندگی، او را تحت فشار قرار دهد و غرور و جمال و زیبایی را که همیشه با اطمینان خاطر باید همراه [وی] باشد- از او بگیرد.

اما چه باید کرد؛ چشمها و گوشهای برخی نویسندگان ما بسته تر از آن است که درباره این حقایق مسلم تاریخی و فلسفی بیندیشند.

انتقاد و پاسخ

خانم منوچهریان در کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران صفحه 37 می نویسد :

«قانون مدنی ما از یک سو مرد را و می دارد که به زن خود نفقه بدهد یعنی جامه، خوراک و مسکن وی را آماده کند. همچنانکه مالک اسب و استر باید برای آنان خوراک و مسکن فراهم آورد، مالک زن نیز باید این حداقل زندگی را در دسترس او بگذارد. ولی از سوی دیگر معلوم نیست چرا ماده 1110 قانون مدنی مقرر می دارد که در عده وفات، زن نفقه ندارد و حال آنکه در هنگام مرگ شوهر، زن به ملاحظت و تسلیت احتیاج دارد و می خواهد به محض از دست دادن مالک خود پریشان روزگار و آشفته خاطر نشود. ممکن است بگویید : شما که دم از آزادی می زنید و می خواهید در همه جا با مرد یکسان باشید، چرا در اینجا می خواهید باز هم زن بنده و جیره خوار مرد باشد و چشم داشته باشد که پس از وی نیز این بندگی و جیره خواری ادامه یابد؟ ما در پاسخ می گوییم : مطابق همان فلسفه بردگی زن که طرح این قانون مدنی بر پایه آن ریخته شده است، خوب بود که به قول سعدی «مالکان تحریر» پس از خود نیز نفقه را برای زن مقرر می داشتند و قانون هم این موضوع را رعایت می کرد.»

ما از این نویسنده می پرسیم که از کجای قانون مدنی و از کجای قانون اسلام (یا به قول شما فلسفه بردگی زن) شما استنباط کردید که مرد مالک زن است و علت نفقه دادن مرد مملوک بودن زن است؟ این چطور مالکی است که حق ندارد به مملوک خود بگوید این کاسه آب را به من بده؟ این چطور مالکی است که مملوکش هر کاری بکنده خودش تعلق دارد نه به مالک؟ این چطور مالکی است که مملوکش در کوچکترین قدمی که برای او بردارد- اگر دل خودش بخواهد- حق دارد مطالبه مزد بکند؟ این چطور مالکی است که حق ندارد به مملوک خودش تحمیل کند که بچه ای را که در خانه مالک خود زاییده است مجاناً شیر دهد؟

ثانیا مگر هر کس نفقه خور کسی بود مملوک اوست؟ از نظر اسلام و هر قانون دیگری فرزندان، واجب النفقه پدر یا پدر و مادرند. آیا این دلیل است که همه قوانین جهان فرزندان را مملوک پدران می دانند؟ در اسلام پدر و مادر اگر فقیر باشند واجب النفقه فرزند می باشند بدون اینکه فرزند حق تحمیلی به آنها داشته باشد. پس آیا باید بگوییم اسلام پدران و مادران را مملوک فرزندان خود شناخته است؟

ثالثا از همه عجیبت‌تر این است که می‌گویند: چرا نفقه زن در عده وفات واجب نیست در صورتی که زن در این

وقت که شوهر خود را از دست می‌دهد بیشتر به پول شوهر احتیاج دارد؟

مثل این است که این نویسنده گرامی در اروپای صد سال پیش زندگی می‌کند. ملاک نفقه دادن مرد به زن احتیاج

زن نیست. اگر از نظر اسلام زن در مدتی که با شوهر خود زندگی می‌کند حق مالکیت نمی‌داشت، این مطلب

درست بود که بعد از مردن شوهر بلافاصله وضع زن مختل می‌شود. ولی [با توجه به] قانونی که به زن حق مالکیت

داده است و زنان به واسطه تامین شدن از جانب شوهران همیشه ثروت خود را حفظ می‌کنند، چه لزومی دارد که

پس از بهم خوردن آشیانه زندگی با هم تا مدتی نفقه بگیرند؟ نفقه حق زینت بخشیدن به آشیانه مرد است. پس

از خرابی آشیانه لزومی ندارد که این حق برای زن ادامه پیدا کند.

سه نوع نفقه

در اسلام سه نوع نفقه وجود دارد :

نوع اول نفقه ای که مالک باید صرف مملوک خود بکند. مخارجی که مالک حیوانات برای آنها می‌کند، از این قبیل

است. ملاک این نوع نفقه مالکیت و مملوکیت است.

نوع دوم نفقه ای است که انسان باید صرف فرزندان خود در حالی که صغیر یا فقیرند و یا صرف پدر و مادر خود که

فقیرند بنماید. ملاک این نوع نفقه مالکیت و مملوکیت نیست، بلکه حقوقی است که طبیعتا فرزندان بر به وجود

آوردگان خود پیدامی‌کنند و حقوقی است که پدر و مادر به حکم شرکت در ایجاد فرزند و به حکم زحماتی که در

دوره کودکی فرزند خود متحمل شده اند بر فرزند پیدا می‌کنند. شرط این نوع از نفقه، ناتوان بودن شخص واجب

النفقه است.

نوع سوم نفقه ای است که مرد در مورد زن صرف می‌کند. ملاک این نوع از نفقه نه مالکیت و مملوکیت است و

نه حق طبیعی به مفهومی که در نوع دوم گفته شد و نه عاجز بودن و ناتوان بودن و فقیر بودن زن.

زن فرضا میلیونر و دارای درآمد سرشاری باشد و مرد ثروت و درآمد کمی داشته باشد، باز هم مرد باید بودجه

خانوادگی و از آن جمله بودجه شخصی زن را تامین کند. فرق دیگری که این نوع از نفقه با نوع اول و دوم دارد این

است که در نوع اول و دوم اگر شخص از زیر بار وظیفه شانه خالی کند و نفقه ندهد گناهکار است اما تخلف

وظیفه به صورت یک دین قابل مطالبه و استیفا در نمی‌آید یعنی جنبه حقوقی ندارد. ولی در نوع سوم اگر از زیر

بار وظیفه شانه خالی کند، زن حق دارد به صورت یک امر حقوقی اقامه دعوا کند و در صورت اثبات از مرد بگیرد.

ملاک این نوع از نفقه چیست؟ ان شاء الله در مقاله آینده درباره آن بحث خواهیم کرد.

آیا زن امروز مهر و نفقه نمی‌خواهد؟

گفتیم از نظر اسلام تامین بودجه کانون خانوادگی، از آن جمله مخارج شخصی زن به عهده مرد است. زن از این

نظر مسئولیتی ندارد. زن فرضا دارای ثروت هنگفتی بوده و چندین برابر شوهر دارایی داشته باشد، ملزم نیست در

این بودجه شرکت کند. شرکت زن در این بودجه، چه از لحاظ پولی که بخواهد خرج کند و چه از لحاظ کاری که

بخواهد صرف کند، اختیاری و وابسته به میل و اراده خود اوست.

از نظر اسلام با اینکه بودجه زندگی زن جزء بودجه خانوادگی و بر عهده مرد است، مرد هیچ گونه تسلط اقتصادی

و حق بهره برداری از نیرو و کار زن ندارد؛ نمی‌تواند او را استثمار کند. نفقه زن از این جهت مانند نفقه پدر و مادر

است که در موارد خاصی برعهده فرزند است اما فرزند در مقابل این وظیفه که انجام می دهد هیچ گونه حقی از نظراستخدام پدر و مادر پیدا نمی کند.

رعايت جانب زن در مسائل مالي

اسلام به شکل بي سابقه اي جانب زن را در مسائل مالي و اقتصادي رعايت کرده است. از طرفي به زن استقلال و آزادي کامل اقتصادي داده و دست مرد را از مال و کاراو کوتاه کرده و حق قيمومت در معاملات زن را-که در دنياي قديم سابقه ممتد دارد و در اروپا تا اوایل قرن بیستم رایج بود-از مرد گرفته است، و از طرف دیگر با برداشتن مسؤولیت تامین بودجه خانوادگی از دوش زن، او را از هر نوع اجبار و الزام برای دويدن به دنبال پول معاف کرده است.

غرب پرستان آنگاه که می خواهند به نام حمایت از زن از این قانون انتقاد کنند، چاره ای ندارند از اینکه به یک دروغ شاخدار متوسل شوند. اینها می گویند: فلسفه نفقه این است که مرد خود را مالک زن می داند و او را به خدمت خود می گمارد. همان طوري که مالک حیوان ناچار است مخارج ضروري حیوانات مملوک خود را بپردازد تا آن حیوانات بتوانند به او سواري بدهند و برایش بارکشی کنند، قانون نفقه هم برای همین منظور حداقل بخور و نمیر را برای زن واجب کرده است.

اگر کسی قانون اسلام را در این مسائل از آن جهت مورد حمله قرار دهد که اسلام بیش از حد لازم زن را نوازش کرده و مرد را زیر بار کشیده و او را به صورت خدمتکاری مزد و اجري برای زن درآورده است، بهتر می تواند به ایراد خود آب و رنگ و سر و صورتی بدهد تا اینکه به نام زن و به نام حمایت زن بر این قانون ایراد بگیرد. حقیقت این است که اسلام نخواست به نفع زن و علیه مرد یا به نفع مرد و علیه زن قانونی وضع کند. اسلام نه جانبدار زن است و نه جانبدار مرد. اسلام در قوانین خود سعادت مرد و زن و فرزندان که باید در دامن آنها پرورش یابند و بالاخره سعادت جامعه بشریت را در نظر گرفته است. اسلام راه وصول زن و مرد و فرزندان آنها و جامعه بشریت را به سعادت، در این می بیند که قواعد و قوانین طبیعت و اوضاع واحوالی که به دست توانا و مدبر خلقت به وجود آمده نادیده گرفته نشود.

همچنانکه مکرر گفته ایم اسلام در قوانین خود این قاعده را همواره رعایت کرده است که مرد مظهر نیاز و احتیاج و زن مظهر بی نیازی باشد. اسلام مرد را به صورت خریدار و زن را به صورت صاحب کالا می شناسد. از نظر اسلام در وصال و زندگی مشترک زن و مرد، این مرد است که باید خود را به عنوان بهره گیر بشناسد و هزینه این کار را تحمل کند. زن و مرد نباید فراموش کنند که در مساله عشق، از نظر طبیعت دونقش جداگانه به عهده آنها واگذار شده است. ازدواج هنگامی پایدار و مستحکم ولذت بخش است که زن و مرد در نقش طبیعی خود ظاهر شوند. علت دیگر که برای لزوم نفقه زن بر مرد در کار است این است که مسؤولیت و رنج وزحمات طاقت فرسای تولید نسل از لحاظ طبیعت به عهده زن گذاشته شده است. آنچه در این کار از نظر طبیعی به عهده مرد است یک عمل لذت بخش آتی بیش نیست. این زن است که باید این بیماری ماهانه را (در غیر ایام کودکی و پیری) تحمل کند، سنگینی دوره بارداری و بیماری مخصوص این دوره را به عهده بگیرد، سختی زایمان وعوارض آن را تحمل نماید، کودک را شیر بدهد و پرستاری کند.

اینها همه از نیروی بدنی و عضلانی زن می کاهد، توانایی او را در کار و کسب کاهش می دهد. اینهاست که اگر بنا بشود قانون، زن و مرد را از لحاظ تامین بودجه زندگی در وضع مشابهی قرار دهد و به حمایت زن برنخیزد، زن

وضع رقت باري پيداخواهد کرد. و همينها سبب شده که در جانداراني که به صورت جفت زندگي مي کنند، جنس نر همواره به حمايت جنس ماده برخيزد، او را در مدت گرفتاري توليد نسل درخوراک و آذوقه کمک کند. بعلاوه زن و مرد از لحاظ نيروي کار و فعاليتهاي خشن توليدي و اقتصادي، مشابه و مساوي آفريده نشده اند. اگر بناي بيگانگي باشد و مرد در مقابل زن قد علم کند و به او بگويد ذره اي از درآمد خودم را خرج تو نمي کنم، هرگز زن قادر نيست خود را به پاي مرد برساند.

گذشته از اينها و از همه بالاتر اينکه احتياج زن به پول و ثروت از احتياج مردافزونتر است. تجمل و زينت جزء زندگي زن و از احتياجات اصلي زن است. آنچه يك زن در زندگي معمولي خود خرج تجمل و زينت و خودآرايي مي کند برابر ست بامخارج چندين مرد. ميل به تجمل به نوبت خود ميل به تنوع و تفنن را در زن به وجودآورده است. براي يك مرد دست لباس تا وقتي قابل پوشيدن است که کهنه و مندرس نشده است، اما براي يك زن چطور؟ براي يك زن تا وقتي قابل پوشيدن است که جلوه تازه اي به شمار رود. اي بسا که يك دست لباس يا يکي از زينت آلات براي زن ارزش بيش از يك بار پوشيدن را نداشته باشد. توانايي کار و کوشش زن براي تحصيل ثروت از مرد کمتر است، اما استهلاک ثروت زن به مراتب از مرد افزونتر است.

بعلاوه زن باقي ماندن زن، يعني باقي ماندن جمال و نشاط و غرور در زن، مستلزم آسايش بيشتر و تلاش کمتر و فراغ خاطر زيادتر است. اگر زن مجبور باشد مانندمرد دائما در تلاش و کوشش و در حال دويدن و پول درآوردن باشد، غرورش در هم مي شکند، چينها و گره هايي که گرفتاريهاي مالي به چهره و ابروي مرد انداخته است درچهره و ابروي او پيدا خواهد شد. مکرر شنیده شده است زنان غربي که بيچاره ها در کارگاهها و کارخانه ها و اداره ها اجبارا در تلاش معاشند، آرزوي زندگي زن شرقي را دارند. بديهي است زني که آسايش خاطر ندارد، فرصتي نخواهد يافت که به خودبرسد و مایه سرور و بهجت مرد نیز واقع شود.

لذا نه تنها مصلحت زن، بلکه مصلحت مرد و کانون خانوادگي نیز در اين است که زن از تلاشهاي اجباري خرد کننده معاش معاف باشد. مرد هم مي خواهد کانون خانوادگي براي او کانون آسايش و رفع خستگي و فراموشخانه گرفتاريهاي بيروني باشد. زني قادر است کانون خانوادگي را محل آسايش و فراموشخانه گرفتاريها قراردهد که خود به اندازه مرد خسته و کوفته کار بيرون نباشد. واي به حال مردی که خسته و کوفته پا به خانه بگذارد و با همسري خسته تر و کوفته تر از خود روبرو شود. لهذا آسايش و سلامت و نشاط و فراغ خاطر زن براي مرد نیز ارزش فراوان دارد.

سر اينکه مردان حاضرند با جان کندن پول درآورند و دو دستي تقديم زن خودکنند تا او با گشاده دستي خرج سر و بر خود کند اين است که مرد نياز رحي خود را به زن دريافته است؛ دريافته است که خداوند زن را مایه آسايش و آرامش روح او قرارداده است و جعل منها زوجها ليسکن اليها (7) ، دريافته است که هر اندازه موجبات آسايش و فراغ خاطر همسر خود را فراهم کند، غير مستقيم به سعادت خود خدمت کرده است و کانون خانوادگي خود را رونق بخشیده است؛ دريافته است که از دوهمسر لازم است لاقل يکي مغلوب تلاشها و خستگيها نباشد تا بتواند آرامش دهنده روح ديگري باشد، و در اين تقسيم کار آن که بهتر است در معرکه زندگي وارد نبرد شودمرد است و آن که بهتر مي تواند آرامش دهنده روح ديگري باشد زن است.

زن از جنبه مالي و مادي نيازمند به مرد آفريده شده است و مرد از جنبه رحي. زن بدون اتکاء به مرد نمي تواند نيازهاي فراوان مادي خود را-که چندين برابر مرد است رفع کند. از اين رو اسلام همسر قانوني زن (فقط همسر قانوني او را) نقطه اتکاء او معين کرده است.

زن اگر بخواهد آن طور که دلش می خواهد با تجمل زندگی کند، اگر به همسرقانونی خود متکی نباشد به مردان دیگر متکی خواهد شد. این همان وضعی است که مع الاسف نمونه های زیادی پیدا کرده و رو به افزایش است.

فلسفه تبلیغ علیه نفقه

مردان شکارچی این نکته را دریافته اند و یکی از علل تبلیغ علیه نفقه زن بر شوهر همین است که احتیاج فراوان زن به پول اگر از شوهر بریده شود زن به آسانی به دامن شکارچی خواهد افتاد.

اگر در فلسفه حقوقهای گزافی که در مؤسسات به خانمها پرداخته می شود دقت کنید، مفهوم عرض مرا بهتر درخواهید یافت. شک نداشته باشید که الغاء نفقه موجب ازدیاد فحشا می شود.

چگونه برای یک زن مقدور است که حساب زندگی خود را از مرد جدا کند و آنگاه بتواند خود را چنانکه طبیعتش اقتضا می کند اداره کند؟

حقیقت را اگر بخواهید، فکر الغاء نفقه از طرف مردانی هم که از تجمل و اسراف زنان به ستوه آمده اند تقویت می شود؛ اینها می خواهند با دست خود زن و به نام آزادی و مساوات، انتقام خود را از زنان اسرافکار و تجمل پرست بگیرند.

ویل دورانت در لذات فلسفه پس از آن که تعریفی از ازدواج نوین به این صورت می کند: «زناشویی قانونی با جلوگیری قانونی از حمل و با حق طلاق وابسته به رضایت طرفین و نبودن فرزند و نفقه» می گوید :

«زنان تجمل پرست طبقه متوسط سبب خواهند شد که به زودی انتقام مردزحمتکش از تمام جنس زن گرفته شود. ازدواج چنان تغییر خواهد کرد که دیگر زنان بیکاری که فقط مایه زینت و وحشت خانه های پر خرج بودند وجود نخواهند داشت. مردان از زنان خود خواهند خواست که خود مخارج خود را در بیاورند. زناشویی دوستانه (ازدواج نوین) حکم می کند که زن باید تا هنگام حمل کار کند. در اینجا نکته ای هست که موجب تکمیل آزادی زن خواهد شد و آن اینکه از این به بعد باید خود خرج خود را از اول تا آخر بپردازد. انقلاب صنعتی نتایج بیرحمانه خود را (درباره زن) ظاهر می سازد. زن باید در کارخانه با شوهر خود کار کند. زن به جای آنکه در اتاق خلوتی بنشیند و مرد را ناگزیر سازد که برای جبران بی حاصلی او دو برابر کار کند، باید در کار و پاداش و حقوق و تکالیف با او برابر باشد.»

آنگاه به صورت طنز می گوید: «معنی آزادی زن این است» .

دولت به جای شوهر

این جهت که وظایف طبیعی زن در تولید نسل ایجاب می کند که زن از نقطه نظر مالی و اقتصادی نقطه اتکایی داشته باشد، مطلبی نیست که قابل انکار باشد.

در اروپای امروز افرادی هستند که طرفداری از آزادی زن را به آنجا رسانده اند که از بازگشت دوره «مادرشاهی» و طرد پدر به طور کلی از خانواده دم می زنند. به عقیده اینها با استقلال کامل اقتصادی زن و تساوی او در همه شؤون با مرد، در آینده پدر عضو زائد شناخته خواهد شد و برای همیشه از خانواده حذف خواهد شد.

در عین حال همین افراد دولت را دعوت می کنند که جانشین پدر شود و به مادران که قطعاً حاضر نخواهند بود به تنهایی تشکیل عائله بدهند و همه مسؤولیتها را به عهده بگیرند، پول و مساعده بدهد تا از بارداری جلوگیری نکنند و نسل اجتماع منقطع نگردد، یعنی زن خانواده که در گذشته نفقه خور و به قول اعتراض کنندگان مملوک

مرد بوده است، از این به بعد نفقه خور و مملوک دولت باشد؛ وظایف و حقوق پدر به دولت منتقل گردد.

ای کاش افرادی که تیشه برداشته، کورکورانه بنیان استوار قانون مقدس خانوادگی ما را-که بر اساس قوانین مقدس آسمانی بنیان شده است-خراب می کنند، می توانستند به عواقب کار بیندیشند و شعاع دورتری را ببینند. برتراند راسل در کتاب زن‌شویی و اخلاق فصلی تحت عنوان «خانواده و دولت» بازکرده است. در آنجا پس از آن که درباره بعضی دخالت‌های فرهنگی و بهداشتی دولت درباره کودکان بحثی می کند، می گوید :

«ظاهراً چیزی نمانده که پدر علت وجودی بیولوژیک خود را از دست بدهد. . . یک عامل نیرومند دیگر در طرد پدر مؤثر است و آن تمایل زنان به استقلال مادی است. زنانی که در رای دادن شرکت می کنند غالباً متاهل نیستند و اشکالات زنان متاهل امروز بیش از زنان مجرد است و با وجود امتیازات قانونی، در رقابت برای مشاغل عقب می مانند. . . برای زنان متاهل دو راه است که استقلال اقتصادی خود را حفظ کنند: یکی آن است که در مشاغل خود باقی بمانند و لازمه این فرض این است که پرستاری اطفال خود را به پرستاران مزد بگیر واگذار کنند و بالنتیجه کودکان آنها و پرورشگاه‌ها توسعه زیادی خواهد یافت و نتیجه منطقی این وضع این است که از لحاظ روانشناسی برای کودک نه پدری وجود خواهد داشت نه مادری. راه دیگر آن است که به زنان جوان مساعده ای بپردازند که خودشان از اطفال نگهداری کنند. طریقه اخیر به تنهایی مفید نبوده و باید با مقررات قانونی مبتنی بر استخدام مجدد مادر پس از آن که طفلش به سن معینی رسید تکمیل شود. اما این طریقه این امتیاز را دارد که مادر می تواند خود طفلش را بزرگ کند بدون اینکه برای این امر تحت تعلق حقارت آور مردی قرار گیرد. . . با فرض تصویب چنین قانونی باید انتظار عکس العمل آن را بر روی اخلاق فامیل داشت. قانون ممکن است مقرر دارد که مادر طفل نامشروع حق مساعده ندارد و یا اینکه در صورت وجود دلایلی حاکی از زناي مادر مساعده به پدر خواهد رسید. در این صورت پلیس محلی موظف خواهد بود که رفتار زنان متاهل را تحت نظر بگیرد. اثرات این قانون چندان درخشان نخواهد بود، ولی این خطر را دارد که در ذائقه کسانی که موجد این تکامل اخلاقی بوده اند چندان خوشایند واقع نشود. بالنتیجه می توان احتمال داد که دخالت‌های پلیس در این باره قطع شده و حتی مادرهای اطفال نامشروع از مساعده برخوردار شوند. در این صورت وظیفه اقتصادی پدر در طبقات کارگر بکلی ازمیان رفته و اهمیتش بیش از سگ‌ها و گربه ها برای اولادشان نخواهد بود. . . تمدن یا لاقول تمدنی که تاکنون توسعه یافته متمایل به تضعیف احساسات مادری است. محتملاً برای حفظ تمدنی که تحول و تکامل زیادی یافته لازم خواهد شد به زنان برای بارداری آنقدر پول بدهند که آنان در این کار نفع مسلمی بیابند. در این صورت لازم نیست که تمام زنان یا اکثریتشان شغل مادری را برگزینند، این هم شغلی چون مشاغل دیگر که زنان آن را با جدیت و وقوف کامل استقبال خواهند کرد. اما تمام اینها فرضیاتی بیش نیست و منظورم این است که نهضت زنان باعث زوال خانواده پدر شاهی است که از ما قبل تاریخ نماینده پیروزی مرد بر زن بوده است. جانشین شدن دولت به جای پدر در مغرب زمین که با آن مواجه هستیم، پیشرفتی شمرده می شود. . .»

الغاء نفقه زن (به قول این آقایان :استقلال مادی زنان) طبق گفته های بالا نتایج و آثار ذیل را خواهد داشت :

سقوط و طرد پدر از خانواده و لاقول از اهمیت افتادن پدر و بازگشت به دوره مادرشاهی، جانشین شدن دولت به جای پدر و مساعده و نفقه گرفتن مادران از دولت به جای پدر، تضعیف احساسات مادری، درآمدن مادری از صورت عاطفی به صورت شغل و کار و کسب.

بدیهی است که نتیجه همه اینها سقوط کامل خانواده است که قطعاً مستلزم سقوط انسانیت است. همه چیز رست خواهد شد و فقط یک چیز جای خالی خواهد داشت و آن سعادت و مسرت و برخورداری از لذات معنوی

مخصوص کانون خانوادگی است.

به هر حال منظورم این است که حتی طرفداران استقلال و آزادی کامل زن و طرد پدر از محیط خانواده، وظیفه طبیعی زن را در تولید نسل مستلزم حقی و مساعده ای و احیانا مزد و کرایه ای می دانند که به عقیده آنها دولت باید این حق را بپردازد، بر خلاف مرد که وظیفه طبیعی او هیچ حقی را ایجاد نمی کند. در قوانین کارگری جهان حداقل مزدی که برای یک مرد قائل می شوند، شامل زندگی زن و فرزندانش نیز می شود؛ یعنی قوانین کارگری جهان حق نفقه زن و فرزند را به رسمیت می شناسد.

آیا اعلامیه جهانی حقوق بشر به زن توهین کرده است؟

در اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده 23، بند 3 چنین آمده است :

«هر کس که کار می کند به مزد منصفانه و رضایت بخشی ذی حق می شود که زندگی او و خانواده اش را موافق شأن انسانیت تامین کند.»

در ماده 25، بند 1 می گوید :

«هر کس حق دارد که سطح زندگانی او سلامت و رفاه خود و خانواده اش را از حیث خوراک و مسکن و مراقبت های طبی و خدمات لازم اجتماعی تامین کند.»

در این دو ماده ضمنا تایید شده است که هر مردی که عائله ای تشکیل می دهد باید متحمل مخارج و نفقه زن و فرزندان خود بشود؛ مخارج آنها جزء مخارج لازم و ضروری آن مرد محسوب می شود.

اعلامیه حقوق بشر با اینکه تصریح می کند که زن و مرد دارای حقوق مساوی می باشند، نفقه دادن مرد به زن را با تساوی حقوق زن و مرد منافی ندانسته است. علیهذا کسانی که همواره به اعلامیه حقوق بشر و تصویب آن در مجلسین استناد می کنند، باید مساله نفقه را یک مساله خاتمه یافته تلقی کنند. و آیا غرب پرستانی که به هر چیزی که رنگ اسلامی دارد نام ارتجاع و تاخر می دهند، به خود اجازه خواهند داد که به ساحت قدس اعلامیه حقوق بشر هم توهین کنند و آن را از آثار مالکیت مرد و مملوکی زن معرفی کنند؟

از این بالاتر اینکه اعلامیه حقوق بشر در ماده بیست و پنجم چنین می گوید :

«هر کس حق دارد که در موقع بیکاری، بیماری، نقص اعضاء، بیوگی، پیری یا در تمام مواردی که به علل خارج از اراده انسان وسایل امرار معاش از دست رفته باشد، از شرایط آبرومندانه زندگی برخوردار شود.»

در اینجا اعلامیه حقوق بشر گذشته از اینکه از دست دادن شوهر را به عنوان از دست دادن وسیله معاش برای

زن معرفی کرده است، بیوگی را در ردیف بیکاری، بیماری، نقص اعضاء ذکر کرده است؛ یعنی زنان را در ردیف

بیکاران و بیماران و پیران و افراد ناقص الاعضاء ذکر کرده است. آیا این یک توهین بزرگ نسبت به زن نیست؟

مسئله اگر در یکی از کتابها یا دفترچه های قانونی مشرق زمین چنین تعبیری یافت می شد، فریاد اعتراض به

آسمان بلند بود، همچنانکه نظیر آن را در مورد بعضی قوانین ایران خودمان دیدیم.

اما یک انسان واقع بین که تحت تاثیر هو و جنجال نباشد و تمام جوانب را ببیند، می داند که نه قانون خلقت که

مرد را یکی از وسایل معاش زن قرار داده و نه اعلامیه حقوق بشر که «بیوگی» را به عنوان از دست دادن وسیله

معیشت یاد کرده است و نه قانون اسلام که زن را واجب النفقه مرد شمرده است، هیچ کدام به زن توهین نکرده

اند، چون این یک جانب قضیه است که زن نیازمند به مرد آفریده شده است و مرد نقطه اتکاء زن شمرده می

شود.

قانون خلقت برای اینکه زن و مرد را بهتر و بیشتر به یکدیگر پیوند و کانون خانوادگی را-که پایه اصلی سعادت

بشر است-استوارتر سازد، زن و مرد را نیازمند به یکدیگر آفریده است. اگر از جنبه مالی مرد را نقطه اتکاء زن قرار داده است، از جنبه آسایش روحی زن را نقطه اتکاء مرد قرار داده است. این دو نیاز مختلف، بیشتر آنها را به یکدیگر نزدیک و متحد می کند.

پی نوشت ها :

1- نساء / 4.

2- نساء / 19.

3- نساء / 22.

4- نساء / 19.

5- نساء / 32.

6- نساء / 7.

7- اعراف / 189.